



Paper from well managed
forests and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.

پیروزی

..... پتر شوايتزر

..... پیروزی

..... راهبرد پنهانی دولت ریگان

..... برای تسریع در فروپاشی شوروی

..... ترجمه میرجواد سید حسینی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: شواستر، پیتز، ۱۹۶۴-م / Schweizer, Peter
عنوان و نام پدیدآور: پیروزی (راهبرد پنهانی دولت ریگان برای تسریع در فروپاشی شوروی) / پیتر شوایتزر / ترجمه
میرجواد سیدحسینی
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ۴۱۶ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۷۲۹-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Victory: the Reagan administration's secret strategy that hastened
the collapse of the Soviet Union, c1994.
موضوع: ایالات متحده -- روابط خارجی -- روسیه شوروی / روسیه شوروی -- روابط
خارجی -- ایالات متحده
شناسه افزوده: سیدحسینی، میرجواد، ۱۳۴۴ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: E۱۸۳/۸
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۷۳۰۴۷
شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۶۷۹۹۵



پیروزی

پیتر شوایتزر
ترجمه میرجواد سیدحسینی
آماده‌سازی و تولید:
بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
طراحی گرافیک: پرویز بیانی
چاپ: دالاهو
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،
طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

[@ketabeparseh](https://www.instagram.com/ketabeparseh)

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف‌آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴



پیتر فرانتس شوایتزر (۱۹۶۴ آمریکا)

این نویسنده و مشاور سیاسی، رئیس مؤسسه پاسخگوسازی حکومت (GAI) و سردبیر ارشد سازمان رسانه‌ای محافظه کار بریت بارت نیوز است. مؤسسه پاسخگوسازی حکومت شامل تعدادی از پژوهشگران و روزنامه‌نگاران است که به نشان دادن چهره واقعی سرمایه‌داری رفاقتی متعهد هستند. این مؤسسه در زمینه سوءاستفاده‌ها و فرارهای مالیاتی و دیگر فسادها و تخلفات دولتی تحقیق می‌کند. شوایتزر در سالیان اخیر به دلیل پژوهش‌ها و فعالیت‌های رسانه‌ای‌اش در آمریکا به شخصیتی مطرح تبدیل شده است.

از دیگر آثار او:

اخاذی، همه‌شان را دور بینداز، معماران نابودی، بوش‌ها: سیمای یک خاندان، امپراتوری‌های مرموز، پول نقد کلینتون

سپاسگزاری‌ها

مایلم از کسانی که موافقت کردند با من دربارهٔ موضوعات این کتاب صحبت کنند، سپاسگزاری کنم: کاسپار واینبرگر، بیل کلارک، جورج شولتز، دونالد ریگان، رابرت مک‌فارلین، جان پویندکستر، ریچارد آلن، هربرت مایر، هنری رومن، ویلیام اشنایدر، فرد آیکل، گلن کمبل، اد میس، راجر رابینسون، جان لنچفسکی، استف هالپر، آلن فیروز، دیوید ویگ، دیویی کلاریج، آلن ویتاگر، جerald پست، یوگنی نوویکوف، اولگ کالوگین، محمد یوسف، چارلز ویک، ژنرال جک چین، وینسنت کانیسترارو، مارتین آندرسون، اولگ تینکوف و ولادیمیر کوتیف¹ و همچنین کسانی که درخواست کردند نامشان فاش نشود. چندین نفر (کاسپار واینبرگر، جان

1. Caspar Weinberger, Bill Clark, George Shultz, Donald Regan, Robert McFarlane, John Poindexter, Richard Allen, Herbert Meyer, Henry Rowen, William Schneider, Fred Ikle, Glenn Campbell, Ed Meese, Roger Robinson, John Lenczowski, Stef Halper, Alan Fiers, David Wig, Dewey Clarridge, Allan Whittaker, Jerrold Post, Yevgenny Novikov, Oleg Kalugin, Mohammad Yousaf, Charles Wick, General Jack Chain, Vincent Cannistraro, Martin Anderson, Oleg Tikov, And Vladimir Kutinov

پویند کستر، بیل کلارک و راجر رابینسون) نیز آن قدر لطف داشتند که نگاهی به نسخهٔ مکتوب بیندازند.

همچنین می‌خواهم از ادوین روتچیلد، مدیر سیاست انرژی کنش شهروندی، به‌خاطر اینکه اسناد مربوط به سیاست‌های نفتی و انرژی دولت ریگان را در اختیار من گذاشت سپاسگزاری کنم. معلوم شد که کار و تحقیقات منتشرشدهٔ وی در ارتباط با دولت ریگان و عربستان سعودی به‌عنوان نیروهای پشتوانهٔ سقوط قیمت نفت ۱۹۸۶ بسیار مفید بوده است.

مؤسسهٔ هوور در دانشگاه استنفورد آن قدر سخاوتمند بود که تکیه‌گاهی انگیزه‌بخش و در عین حال پایدار برایم فراهم آورد تا بتوانم با تکیه بر آن، این کتاب را بنویسم. از دکتر تام هنریکسن^۱، که دارای ذهن تحلیلگر قدرتمندی است، و به‌ویژه وندی مینکین^۲ که از بسیاری جهات مفید بود سپاسگزارم. لوئیس گان و پیتر رابینسون^۳ در روند نگارش کتاب، کمک‌های فکری بسیاری به من کردند. برنامهٔ کمک‌هزینهٔ رسانه‌ای هوور برای هر نویسنده‌ای سرمایهٔ فوق‌العاده‌ای است.

افراد زیادی مرا در طول این پروژه تشویق کردند. از همسر فوق‌العاده‌ام، راشل، که وفادارانه به‌عنوان ویراستار، مشاور، معاون تحقیق و مشوق کمک‌حالم بود، سپاسگزارم. این کتاب از بسیاری جهات نتیجهٔ تلاش اوست. والدینم، که کتاب را به آنان تقدیم کرده‌ام، همواره پشتیبان، مشوق و دوست‌داشتنی بوده‌اند. اولین روب همیشه راهی پیدا می‌کند تا همه چیز را در برابر چشمانم قرار دهد و عقل سلیم را وارد زندگی‌ام کند و ریچارد روب دوست خوب من شده است. همیشه می‌توان برای یافتن کلمات سودمند و حمایت‌گرانه به جو و ماریا دافوس تکیه کرد.

دوستان خوب زندگی و کار را بسیار ساده‌تر می‌کنند. من خوش‌شانس هستم که دوستان زیادی دارم که به‌خاطر حمایت‌شان شایستهٔ ذکر نام هستند: رون رابینسون، هرمان پیرچنر، جیمز تیلور، جیم و کارن ملنیک، پل ویویان، جیم و لسلی لیندزی،

1. Dr. Tom Henriksen

2. Wendy Minkin

3. Lewis Gann and Peter Robinson

پیتروشویتزر ■ ۹

بیل و جیل ماتوکس، دوئایت و آدرین شیمودا، نائومی روب، برَد و ریتا روب، دیوید ریدنور، و دکتر فریتز جی. ال. کرامر^۱.

سیاسگزاری ویژه‌ای هم از همکارانم، جو و جانیس والی^۲، و همچنین مورگان انترکین و کالین دیکرمن^۳ در انتشارات مانتهلی آتلانتیک دارم. مورگان بارها و بارها توانایی خود را در انتشار برخی از جذاب‌ترین و پرمخاطب‌ترین کتاب‌های بازار نشان داده است.

مسئولیت محتوای کتاب، تنها بر عهده نویسنده است. «به دنبال حقیقت باشید و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

1. Ron Robinson, Herman Prichner, James Taylor, Jame And Karen Melnick, Paul Vivan, Jam and Leslie Lindsay, Bill and Jill Mattox, Dwight and Adriene Shimida, Naomi Rueb , Brad and Rita Rueb, David Ridenour, and Dr. Fritz G. A. Kraemer.

2. Joe and Janis Vallely

3. Morgan Entrekin and Colin Dickerman

مقدمه

اولگ کالوگین^۱، ژنرال اسبق کا.گ.ب.می گوید: «سیاست امریکا در دهه ۱۹۸۰ تسریع کننده فروپاشی شوروی بود.»^(۱) یوگنی نوویکوف^۲ که در بخش کارمندان ارشد کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مشغول به کار بود، می گوید سیاست های دولت ریگان «عامل مهمی در سقوط نظام شوروی بود.»^(۲) الکساندر بسمرتنیک^۳ وزیر خارجه سابق شوروی در اجلاسی در دانشگاه پرینستون گفت که برنامه هایی مانند طرح دفاع راهبردی سرعت فروپاشی شوروی را تسریع کردند.^(۳)

اتحاد شوروی به دلیل فرآیند اصلاحات یا مجموعه ای از مناسبات دیپلماتیک از نقشه های جهان پاک نشد. دلیل آن مذاکراتی نبود که وجود خارجی نداشتند، بلکه این بود که این نظام عملاً نمی توانست روی پای خود بایستد. مورخان برای چندین دهه یا شاید قرن ها درباره اینکه کدام عوامل بیشترین تأثیر را در فروپاشی نظام شوروی داشتند، گفتگو خواهند کرد. آیا دلیل این ناکامی، ایدئولوژی دولتی بود؟ آیا شکست آن از پیش مقدر شده بود زیرا کمونیسم با طبیعت انسانی در

1. Oleg Kalugin

2. Yevgenny Novikov

3. Aleksandr Bessmertnykh

تضاد بود؟ آیا بار اقتصاد انعطاف ناپذیر و فرسوده شوروی سرانجام دقیقاً مانند سقفی سُست که زیر باران‌های سنگین فروبریزد، چنان سنگین شد که کمر آن را شکست؟

خلاصه اینکه پاسخ، همهٔ موارد بالا و موارد بیشتر دیگری است. نکتهٔ روشن این است که یکی از مشکلات اساسی و مزمن کرملین در دههٔ آخر حیات خود، بحران منابع بود.

نظام شوروی تا دههٔ ۱۹۷۰ توانسته بود «به خوبی» لنگان لنگان پیش برود. آری، کمبود مواد غذایی بی پایان بود و کارخانه‌های ناکارآمد لنگ می زدند. اما در دههٔ ۱۹۸۰ این مشکلات اقتصادی به مسائلی غیرقابل تحمل تبدیل شدند. تلاش میخائیل گورباچف برای مقابله با این مشکل بسیار جدی بود که به پرسترویکا و گلاسنوست (فضای باز سیاسی) انجامید. اگر این بحران‌های نظام مند وجود نمی داشتند گورباچف هرگز قدم در مسیر تغییر نمی گذاشت.

بررسی فروپاشی شوروی بدون توجه به چارچوب سیاست‌های امریکا کمی شبیه به تحقیق دربارهٔ مرگ ناگهانی، غیرمنتظره و اسرارآمیز یک مرده بدون بررسی احتمال قتل یا حداقل بررسی محیط پیرامون آن است. حتی اگر قربانی دچار بیماری مرگباری بوده باشد، پزشک قانونی مسئول بررسی تمامی احتمالات است. علت مرگ چه بود؟ آیا قربانی داروهای مورد نیاز خود را دریافت می کرد؟ آیا شرایط غیرعادی یا اشیای مربوط به قتل در صحنه قابل مشاهده بود؟

این واقعیت که فروپاشی و خاکسپاری شوروی بلافاصله پس از اتمام دورهٔ ریاست جمهوری ضد کمونیست‌ترین رئیس جمهور تاریخ امریکا پس از هشت سال صدارت رخ داد، رابطهٔ علت و معلولی آن را اثبات نمی کند، اما مستلزم تحقیق است، به ویژه با توجه به شواهد و مدارکی که به تازگی افشا شده اند. تاکنون دربارهٔ سیاست ریگان در مورد فروپاشی شوروی تحقیقات اندکی انجام گرفته است. تمرکزها تقریباً منحصر به سیاست‌های گورباچف بوده است. این موضوع تا حدودی شبیه به بررسی فروپاشی جنوب پس از جنگ داخلی با تمرکز بر سیاست‌های ژنرال

رابرت ای. لی^۱ است بدون اینکه اندک توجهی به راهبردهایی که ژنرال اس. گرانت^۲ به کار گرفت معطوف شود.

برخی بر این باورند که بین سیاست‌های امریکا در دهه ۱۹۸۰ و فروپاشی بنای شوروی رابطه‌ی اندک یا ناچیزی برقرار است. همان‌طور که استروب تالبوت^۳ در نمایش تلویزیونی در واشنگتن بیان کرد: «از دید کرملین ... تفاوت بین یک دولت جمهوری خواه محافظه کار و یک دولت دموکراتیک لیبرال چندان زیاد نبود. شوروی فروپاشید و دلیل اینکه جنگ سرد تقریباً با وسعت زیادی پایان یافت، تضادها یا فشارهای داخلی شوروی و خود نظام شوروی بود و حتی اگر جیمی کارتر مجدداً انتخاب شده بود و پس از او والتر ماندیل^۴ هم انتخاب می‌شد، باز هم احتمالاً چیزی شبیه به آنچه شاهد آن بودیم اتفاق می‌افتاد.

مقامات شوروی سابق، چنین نظری ندارند. واقعیت این است که سیاست دولت ریگان در مقابل شوروی از بسیاری جهات، نسبت به گذشته به‌طور ریشه‌ای فرق می‌کرد.

در این دیدگاه کنایه‌ای هم وجود دارد و آن اینکه در آن کسانی که اکنون معتقدند سیاست امریکا تأثیر کمی در وقایع داخلی شوروی داشته است، در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ توصیه می‌کردند که باید موضع‌گیری مناسبی در قبال کرملین اتخاذ کنیم، زیرا ممکن است رفتار شوروی را تعدیل کند. ریگان «کابوی بی‌پروا» بی

۱. Gen. Robert E. Lee: ژنرال امریکایی بود که به فرماندهی ارتش مؤتلفه ویرجینیای شمالی در دوران جنگ داخلی امریکا از سال ۱۸۶۲ تا زمان تسلیم‌اش شناخته می‌شود. لی تا پایان جنگ داخلی امریکا به جفرسون دیویس رئیس‌جمهور ایالات برده‌دار جنوبی وفادار ماند تا اینکه سرانجام ژنرال یولیسیز سایمن گرانت لی را در نبرد گتیسبرگ در سال ۱۸۶۵ شکست داد و جنگ داخلی پایان یافت. لی ۵ سال بعد درگذشت. استون‌وال جکسن معروف‌ترین فرمانده تاریخ زیر نظر لی بود. (کوریک، جیمز آ. ۱۹۴۵) جنگ داخلی امریکا، تهران: ققنوس، ص. ۱۳۰) م.

2. Gen. Ulysses S. Grant

3. Strobe Talbott

۴. Walter Mondale: سناتور سابق عضو حزب دموکرات ایالات متحد امریکا. وی از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۶ میلادی سناتور ایالت مینه‌سوتا در سنای ایالات متحد امریکا بود. م.

خوانده شد که ممکن بود همه ما را به پرتگاه جنگ هسته‌ای سوق دهد. این واقعیت که بزرگ‌ترین واقعه ژئوپولیتیکی پس از پایان جنگ دوم جهانی پس از هشت سال در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان اتفاق افتاد نیز به عنوان «شانس بهت‌آوری» توصیف شده است. با این حال شاید عاقلانه باشد یادآوری کنیم که وقتی شاهکارهای یک فرمانده فرانسوی که نزد همکارانش مغضوب بود «شانس» تلقی شد، ناپلئون پاسخ داد: «از این به بعد ژنرال‌های "خوش‌شانس" بیشتری نزد من بیاورید!»

«بحران منابع» که رهبری شوروی در دهه ۱۹۸۰ با آن روبرو بود ناشی از سیاست امریکا نبود. این مشکل در ذات آن نظام نهفته بود. اما آنچه اکنون مشخص شده این واقعیت است که ایالات متحد برای تشدید این بحران، سیاست جامعی را به کار گرفته بود. این سیاست شکل‌های گوناگونی داشت: دیپلماسی پنهان، عملیات مخفیانه، سخت‌گیری در زمینه انتقال فناوری و ساختار پایدار دفاعی، و همچنین یکسری اقدامات با هدف گذاشتن چوب لای چرخ‌دنده‌های اقتصاد شوروی. واشنگتن همزمان درگیر تلاش‌های زیادی برای تضعیف شوروی بود تا در واقع کمونیسم شوروی را نه تنها به جهان سوم بلکه تا قلب امپراتوری عقب براند.

رونالد ریگان (آشکارا) از مارکسیسم-لنینیسم و «تجربه» شوروی بیزار بود. او معتقد بود که رژیم‌های کمونیستی آن‌طور که جورج کنان اظهار کرده بود، فقط «شکل دیگری از دولت» نیستند، بلکه یک نابهنجاری عظیم‌اند. جورج شولتز^۱ تعریف می‌کند: «رئیس‌جمهور ریگان این حس درونی را داشت که شوروی باقی نمی‌ماند، یا نباید باقی بماند. این احساس مبتنی بر دانش آموخته دقیق او درباره شوروی نبود، بلکه فقط غریزه بود.»^(۴) این دیدگاه صرفاً عقیده‌ای نبود که پس از بازنگری‌هایی بیان شده باشد، بلکه یک واقعیت عینی بود.

رونالد ریگان، که نزد اکثر روشنفکران امریکایی، احمقی بیش نبود، در ارزیابی

1. George Kennan

2. George Shultz

خود از سلامت نسبی رژیم شوروی به طرز شگفت‌آوری محق بود. او در مه ۱۹۸۱ به دانشجویان دانشگاه تتردام گفته بود: «سال‌های پیش رو برای کشور ما، به خاطر آزادی و گسترش تمدن سال‌هایی بسیار عالی خواهند بود. غرب، کمونیسم را محدود نخواهد کرد، بلکه بر آن برتری خواهد یافت. ما زحمت محکوم کردن آن را به خود نمی‌دهیم، ما از آن به عنوان فصلی غم‌انگیز و عجیب در تاریخ بشر که آخرین صفحات آن هم اکنون نوشته شده‌اند، عبور خواهیم کرد.»

در ژوئن ۱۹۸۲، او به پارلمان بریتانیا گفت: «با معنایی کنایه‌آمیز، حق با کارل مارکس بود. ما امروز، شاهد یک بحران انقلابی عظیم هستیم بحرانی که الزامات اقتصادی آن مستقیماً در مغایرت با الزامات سیاسی آن هستند. اما این بحران نه در غرب آزاد و غیرمارکسیستی بلکه در خانهٔ مارکسیسم-لنینیسم، یعنی شوروی اتفاق افتاده است... آنچه ما در اینجا شاهد آن هستیم نوعی ساختار سیاسی است که دیگر با مبانی اقتصادی خود مطابقت ندارد، جامعه‌ای که نیروهای سیاسی آن در فعالیت نیروهای تولیدی‌اش اختلال ایجاد می‌کنند. او می‌گفت که مارکسیسم-لنینیسم را باید به «زباله‌دان تاریخ» سپرد و پیش‌بینی می‌کرد که اروپای شرقی و خود شوروی نیز «انفجارهای مکرری را علیه سرکوب» تجربه خواهند کرد. در ۸ مارس ۱۹۸۳، ریگان در سخنرانی معروف خود «امپراتوری شیطانی»، بار دیگر اعلام کرد: «من معتقدم که کمونیسم فصل غم‌انگیز و عجیب دیگری در تاریخ بشریت است که امروز آخرین صفحات آن در حال نگارش است.»

اکنون این اظهارات را در مقابل دیدگاه‌های روشنفکران برجستهٔ آمریکا قرار دهید. آرتور شلسینگر^۱ پس از سفرش به مسکو در سال ۱۹۸۲ اظهار داشت: «من کالاهای زیادی در مغازه‌ها، غذاهای زیادی در بازارها و ماشین‌های زیادی در خیابان‌ها دیدم- تقریباً همه چیز، به جز خاویار (به دلایلی)». وی با سلاح‌های ادبی خود دولت ریگان را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: «کسانی که در ایالات متحده فکر

می‌کنند شوروی در آستانهٔ فروپاشی اقتصادی و اجتماعی است، و آماده است که با فشار کوچکی از گردونه خارج شود... فقط خودشان را مسخره می‌کنند.» شلسینگر این مقامات امریکایی را با هم‌تایان شوروی خود که سرمایه‌داری را در مراحل پایانی خود می‌دیدند مقایسه کرده و خاطر نشان می‌کند که این دو گروه از هر دو طرف «متفکرانی پایبند به آرزوهای محال» هستند که «همیشه جوامع دیگر را شکننده‌تر از آنچه در واقع هستند می‌بیند. هر ابرقدرتی با مشکلات اقتصادی درگیر است و هیچ کدام در معرض سقوط نیستند.»

اقتصاددان مشهور، جان کنت گالبرایت^۱ نیز در ۱۹۸۴ ارزیابی مشابهی را بیان کرده بود: «نظام روسی موفق است زیرا برخلاف اقتصادهای صنعتی غربی، از نیروی انسانی خود به‌طور کامل استفاده می‌کند.» او خاطر نشان می‌کرد که «اقتصاد شوروی در سال‌های اخیر پیشرفت‌های ملی بزرگی داشته است.» شوروی شناس برجسته، سورین بیالر^۲ از دانشگاه کلمبیا در امور خارجه (۱۹۸۲) می‌گوید: «شوروی نه اکنون و نه در دههٔ آینده در خطر فروپاشی حاصل از یک بحران نظام‌مند واقعی نخواهد بود، زیرا این کشور دارای ذخایر عظیم استفاده‌نشدهٔ سیاسی و ثبات اجتماعی است که برای تحمل عمیق‌ترین مشکلات کافی هستند.» پل ساموئلسون^۳ برندهٔ جایزهٔ نوبل، در کتاب درسی اقتصاد^۴ (۱۹۸۱) خود حتی با تحکم بیشتری می‌گوید: «اشتباه مبتدلی است که فکر کنیم بیشتر مردم قارهٔ اروپای شرقی در بدبختی زندگی می‌کنند.» و پروفیسور لستر ثورو^۵ در مدیریت فناوری اطلاعات در همان اواخر دههٔ ۱۹۸۰ در کتاب خود با عنوان مشکل اقتصادی می‌گوید: «آیا دستورهای اقتصادی می‌تواند به‌طور قابل‌توجهی روند رشد را فشرده و تسریع کند؟ عملکرد قابل‌توجه شوروی نشان می‌دهد که می‌تواند. در سال ۱۹۲۰، روسیه چهره‌ای بی‌اهمیت در شوراهای اقتصادی جهان بود. اما امروزه دستاوردهای اقتصادی آن با ایالات متحد پهلوی می‌زند.» استروب تالبوت، هنگامی که مجلهٔ تایم میخائیل گورباچف را «مرد دهه» نامید،

1. John Kenneth Galbraith

2. Seweryn Bialer

3. Paul Samuelson

4. Economics

5. Lester Thurow

در مقاله‌ای به شدت تهاجمی اظهار داشت: «در مناظره‌های بزرگ چهل سال گذشته کبوترها همه در یک صف بودند.» دولت‌های ضد کمونیستی مانند دولت ریگان دیدگاه‌های خود را براساس «اغراق ناخوشایندی از آنچه شوروی می‌توانست انجام دهد»، پایه‌گذاری می‌کردند. اعتقاد بر این بود که این نظام از قدرت بی‌حد و حصر و شیطانی از جمله اعتماد به نفس، دلاوری و منابع لازم برای راه‌اندازی یک جنگ همه‌جانبه برخوردار است.» هر چند که اسناد حاکی از آن هستند که تا حد زیادی واقعیت دقیقاً برعکس بوده است. این چپ لیبرال پیوسته قدرت رژیم شوروی را بالاتر از حد واقعی تخمین می‌زد. همان‌طور که رابرت هایلبرونر^۱، اقتصاددان چپ لیبرال در دیسنت^۲ اذعان می‌کند: «هر چه به دیدگاه راست نزدیک‌تر شوید، پیش‌بینی‌ها، دارای آینده‌نگری تاریخی‌تری هستند و هر چه بیشتر به سمت چپ بروید، کمتر.»^(۵)

در بیشتر سخنان رونالد ریگان، اعتقاد وی به ضعف زیربنایی نظام شوروی مشهود بود و به سیاست او تسری می‌یافت. دولت ریگان می‌خواست از نقاط ضعف شوروی برای مزایای راهبردی خود استفاده کند. کمونیسم بر اثر تضادهای کشنده از هم گسست. این کشور دارای جاه‌طلبی‌های جهانی و نظامی و در عین حال با مشکلات اقتصادی و منابع داخلی نیز روبرو بود. اگر فشار کافی اعمال می‌شد، کرملین مجبور می‌شد بین حفظ امپراتوری جهانی و حل مشکلات داخلی خود، یکی را انتخاب کند. در اوایل سال ۱۹۸۲، رئیس‌جمهور ریگان و چند مشاور اصلی برای حمله به نقاط ضعف اساسی اقتصادی و سیاسی نظام شوروی شروع به تهیه نقشه‌ای کردند. کاسپار واینبرگر به یاد می‌آورد: «ما راهبرد جامعی را اتخاذ کردیم که شامل جنگ اقتصادی، برای حمله به نقاط ضعف شوروی بود. این مبارزه بی‌سروصدایی در بین متحدان فعال بود و در این بین از اقدامات دیگر هم استفاده می‌شد.»^(۶) حمله‌ای راهبردی که برای تغییر تمرکزها درباره مبارزه ابرقدرت‌ها علیه بلوک اتحاد جماهیر شوروی و حتی خود شوروی طراحی شده بود.

1. Robert Heilbroner

2. Dissent

اهداف و وسایل این حمله در دستورالعمل‌های تصمیمات فوق سری امنیت ملی^۱ (NSDDs) که رئیس‌جمهور ریگان در ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ به امضا رساند، مشخص شدند. NSDD دستور کتبی رسمی از سوی رئیس‌جمهور است که مشاوران و نمایندگان مجلس او را در موضوعات مهم سیاست خارجی راهنمایی می‌کند و معمولاً، مانند این نمونه، تحت عنوان فوق سری دسته‌بندی می‌شود. مانند بسیاری از نمونه‌ها، این رهنمودها از بسیاری جهات نمایانگر تغییری اساسی نسبت به سیاست‌های قبلی آمریکا بودند. ۳۲ - NSDD که توسط رئیس‌جمهور در مارس سال ۱۹۸۲ امضا شد، اعلام کرد که هدف ایالات متحده «خنثی کردن» کنترل شوروی بر کشورهای اروپای شرقی است و استفاده از اقدامات پنهانی و سایر وسایل را برای حمایت از سازمان‌های ضدشوروی در منطقه مجاز می‌دانست. دستور ۶۶ - NSDD که ریگان در نوامبر ۱۹۸۲ تصویب کرد، اعلام می‌کرد که سیاست آمریکا این است که اقتصاد شوروی را با حمله به «سه گانه راهبردی» منابع بحرانی که برای بقای اقتصاد شوروی ضروری قلمداد می‌شد، مختل کند. سرانجام، در ژانویه ۱۹۸۳، ریگان ۷۵ - NSDD را آغاز کرد که نه خواستار همزیستی آمریکا با نظام اتحاد جماهیر شوروی، بلکه خواستار تغییر اساسی آن بود. چندین مورد از این دستورها حاکی از سیاست تجاوزگرایانه آمریکا برای عقب راندن قدرت شوروی و درگیری در جنگ اقتصادی یا منابع علیه شوروی بود. دولت ما بحران شوروی را ایجاد نکرد، بلکه آن را تشدید کرد.

هنگام عملی کردن این راهبرد، تقسیم کار ساده‌ای وجود داشت. جزئیات بیشتری در میان نبود. ریگان تصمیم گرفت که جریان‌ها باید به کدام سو بروند، کارمندان شورای امنیت ملی ریل آن را ساختند و ویلیام کیسی^۲ و کاسپار واینبرگر اطمینان حاصل کردند که قطار به مقصد خود خواهد رسید.

از آنجا که بخش قابل توجهی از راهبرد ریگان به صورت عملیات مخفیانه

1. top-secret national security decision directives

2. William Casey

اجرا می‌شد، کیسی مدیر سیا مهره اصلی اجرای این راهبرد بود. او قدرتمندترین مدیر سیا در تاریخ امریکا بود و به رئیس جمهور دسترسی شخصی داشت. به دلیل ماهیت فراگیر راهبرد و روش‌های پنهانی مورد استفاده، کیسی اغلب در برخی از حوزه‌های سیاست خارجی که به‌طور سنتی برای سایر اعضای کابینه ممنوع بود، دخالت می‌کرد. گلن کمبل، رئیس هیئت نظارت بر اطلاعات رئیس جمهور در دهه ۱۹۸۰، چنین به یاد می‌آورد: «بیل کیسی به‌طور مستقل وزارت خارجه و وزارت دفاع خود را اداره می‌کرد. او در همه‌جا بود و هر کاری را انجام می‌داد. مدیریت سیا تنها یک عنوان بود و نه شرح وظایف شغلی.»^(۷)

بخش اعظمی از آنچه کیسی درگیر آن بود، حتی برای برخی از دستیاران ارشد رئیس جمهور نیز محرمانه بودند. ریچارد آلن که به‌عنوان بالاترین مشاور امنیت ملی ریگان خدمت می‌کرد، می‌گوید: «هیچ‌کسی هیچ‌وقت از اقدامات بیل کیسی خبردار نمی‌شد. او با هواپیمای سیاه مخفی خود با آن اتاق‌های نشیمن به دور دنیا پرواز می‌کرد و هر کاری را که تصور کنید انجام می‌داد. بعضی اوقات حتی رئیس جمهور هم نمی‌دانست که او کجاست.»^(۸)

این کیسی بود که چند عنصر اصلی از راهبردهای ریگان از جمله عملیات مخفیانه در لهستان، چکسلواکی و افغانستان را مدیریت می‌کرد. دونالد ریگان، درباره دوست صمیمی که به‌عنوان وزیر خزانه‌داری و رئیس کارمندان کاخ سفید به ریگان خدمت می‌کرد، می‌گوید: «او هر کاری را که می‌توانست برای شوروی ایجاد در دسر کند انجام می‌داد. او همیشه درباره این موضوع فکر می‌کرد و از این نظر وسواس داشت.»^(۹)

وسواس کیسی دستاورد تازه‌ای نبود. این مسئله به تجربیات او در جنگ

۱. دونالد توماس «دان» ریگان (۲۱ دسامبر ۱۹۱۸ - ۱۰ ژوئن ۲۰۰۳) شصت و ششمین وزیر خزانه‌داری ایالات متحد از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ و رئیس ستاد کاخ سفید از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ تحت رهبری رئیس‌جمهور ریگان بود. در دولت ریگان، او از «اصلاحات و برنامه‌های اقتصادی ریگان» و کاهش مالیات به‌عنوان ابزاری برای ایجاد شغل و تحریک تولید حمایت می‌کرد. م.

جهانی دوم زمانی که در دفتر خدمات راهبردی خدمت می‌کرد مربوط می‌شد. برای کیسی، کمونیسم شوروی تهدید جدیدی نبود و بخشی از تهدیدات آلمان نازی به‌شمار می‌رفت. آلن فیرز، که تا اواسط دهه ۱۹۸۰ قبل از انتقال به امریکای مرکزی در عملیات‌هایی که در شبه‌جزیره عربستان انجام می‌گرفت، خدمت می‌کرد، می‌گوید: «او به‌وضوح این اقدامات را ادامه کارهایی که در جنگ جهانی دوم ناتمام گذاشته بود، تلقی می‌کرد. این نحوه مدیریت او بود؛ فرصتی برای ادامه جنگ»^(۱۰).

در آن زمان کاسپار واینبرگر، دوست و دستیار دیرینه ریگان بود. واینبرگر درک درستی از نوآوری‌های فناوری و تنفر نسبت به کمونیسم داشت. در ذهن او، نوآوری‌های فناوری یک امتیاز متمایزکننده امریکا بودند که می‌توانستند (و باید) برای سرکوب اقتصاد شوروی به‌کار گرفته شوند. واینبرگر تعریف می‌کند: «نظر بر بازی با قدرت ما و ضعف آن‌ها بود، و این به معنای اقتصاد و فناوری بود»^(۱۱) این امر به معنای تغییر تأکید از کمیت به کیفیت در رقابت نظامی شرق-غرب بود. واینبرگر معتقد بود که نوآوری‌های فناوری امریکا در حوزه نظامی، اگر بدون وجود مانعی اجازه اجرا داشته باشند، مسکو را با قدرت پشت سر می‌گذارند. واینبرگر در اسناد فوق سری پنتاگون از این امر به‌عنوان نوعی «جنگ اقتصادی» نام برده است. او نقاط ضعف فناوری در نظام شوروی را تشخیص داده بود و می‌خواست از آن‌ها بهره‌برداری کند.

ساختار دفاعی واینبرگر تنها به افزایش بودجه ختم نمی‌شد. چگونگی خرج پول به‌اندازه میزان آن مهم بود. آنچه به گفته ژنرال ماخموت آخمتویچ گریوا مسکو را آزار می‌داد، ساختار دفاعی بود «که به‌شدت با سرعت و اشکالی که قبلاً هرگز دیده نشده بود تقویت می‌شد...»^(۱۲)

واینبرگر همچنین اعتقاد محکمی به ناتوانی شوروی داشت و معتقد بود که این

نظام بدون دریافت اعتبار و فناوری از غرب، گرفتار خواهد شد. او از هر فرصتی، برای اعمال فشار از طریق محدود کردن هر چه بیشتر معاملات بین شرق و غرب، بهره می‌برد.

کیسی و واینبرگر نقش برجسته‌ای در این راهبرد داشتند، حتی اگر تنها به این دلیل که آن‌ها عضو کابینه اول ریگان بودند و در دوره دوم نیز در کنار رئیس‌جمهور ماندند. در اصل، این شورای امنیت ملی ریگان بود که اصلی‌ترین نقش را در تدوین این راهبرد ایفا کرد. ویلیام کلارک، مشاور امنیت ملی و دوست دیرینه ریگان، که هر چند فاقد اعتبارنامه‌های لازم برای سیاست خارجی بود اما شائمه تیزی داشت و بر تدوین برخی از مهم‌ترین عناصر این راهبرد نظارت می‌کرد. کارمندان شورای امنیت ملی مانند جان پویندکستر، رابرت مک‌فارلین، راجر رابینسون، ریچارد پاپیس، بیل مارتین، دونالد فورتیه و وینسنت کانیسترارو در تدوین این راهبرد نقشی محوری داشتند. مک‌فارلین و دریاسالار پویندکستر (که از کلارک به‌عنوان مشاور امنیت ملی پیروی می‌کرد) عناصر مهم این تدبیر راهبردی و عملکردی را در دومین دوره ریگان بر عهده داشتند.

این حمله راهبردی در اوایل دوره ریاست جمهوری ریگان اتخاذ شد و در اوایل سال ۱۹۸۷ کاهش یافت، هنگامی که فشار ماجرای ایران-کنترا^۱ و فقدان مقامات ارشد کلیدی و اختلافات درون دولت، به‌طور مؤثری آن را از بین برد. این راهبرد به قلب شوروی حمله می‌کرد و موارد زیر را شامل می‌شد:

● پشتیبانی مالی، اطلاعاتی و لجستیکی پنهانی از جنبش همبستگی^۲ در لهستان که

۱. Iran Contra affair؛ به ماجرای مک‌فارلین و ماجرای ایران گیت نیز معروف است، یک رسوایی سیاسی است که در دور دوم ریاست جمهوری رونالد ریگان رخ داد. آنان امیدوار بودند که به این وسیله آزادی‌گروگان‌های امریکایی را تضمین و شورشیان کنترهای نیکاراگوئه را تأمین بودجه کنند. م.

- تضمین می‌کرد جنبش مخالف در قلب امپراتوری شوروی زنده بماند. پشتیبانی مالی و نظامی اساسی از مقاومت افغانستان و همچنین استفاده از اعضای مجاهدین برای شروع جنگ درون اتحاد جماهیر شوروی.
- کارزار تبلیغاتی برای کاهش چشمگیر درآمدهای ارزی مهم شوروی با پایین آوردن قیمت نفت با همکاری سعودی و محدود کردن صادرات گاز طبیعی به غرب.
 - عملیات پیچیده و مفصل روان‌شناختی برای دامن زدن به ناتوانی در تصمیم‌گیری و ایجاد ترس در رهبران اتحاد جماهیر شوروی.
 - مبارزهٔ جامع جهانی از جمله دیپلماسی پنهانی، برای کاهش چشمگیر دسترسی شوروی به فناوری پیشرفتهٔ غربی.
 - مبارزهٔ گستردهٔ ضد اطلاعاتی دربارهٔ فناوری برای ایجاد اختلال در اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی.
 - تهاجم دفاعی فزاینده با فناوری پیشرفته که به گفتهٔ شوروی به شدت اقتصاد را محدود و بحران منابع را تشدید می‌کرد.
- طراحی و اجرای این سیاست‌ها در بسیاری از موارد به تعداد اندکی از افراد در شورای امنیت ملی و کابینه محدود می‌شد. بیل کلارک می‌گوید: «تعداد محدودی از این ابتکارات در جلسات کابینه مورد بحث قرار گرفتند. رئیس‌جمهور تصمیمات خود را با کمک دو یا سه مشاور در اتاقی در بسته اتخاذ می‌کرد.»^(۱۳) برای مثال، جورج شولتز وزیر امور خارجه تنها ساعاتی قبل از عموم مردم از طرح دفاع راهبردی مطلع می‌شد. تنها تعداد افراد محدودی در شورای امنیت ملی از مسئلهٔ کمک‌های پنهانی ایالات‌متحد به جنبش همبستگی مطلع بودند. تصمیمات مهم برای تقویت و کمک به حملات نظامی مجاهدین در داخل شوروی هرگز توسط اعضای کابینه مورد بحث قرار نگرفتند. رئیس‌جمهور تنها با کلارک و کیسی دربارهٔ آن‌ها صحبت می‌کرد، و تصمیم خود را می‌گرفت.
- بخش عمده‌ای از کتاب‌ها مربوط به سیاست‌های امریکا و پایان جنگ سرد

از جمله چرخش^۱ نوشته^۲ دان اوبردورفر^۳ و در بالاترین سطوح^۴ نوشته^۵ مایکل بسلاس^۶ و استروب تالبوت تقریباً به گونه‌ای به ظرافت‌های دیپلماسی پرداخته‌اند. چنین رویکردی بیشتر بازتاب‌دهنده^۷ اندیشه‌های نویسندگان است تا دولت ریگان. رونالد ریگان، شاید در میان رؤسای جمهور امروزی منحصربه‌فرد باشد. او موافقت‌نامه‌ها و معاهدات مربوط به کنترل اسلحه را به‌عنوان موفقیت خود در امور خارجه تلقی نمی‌کرد. او برای اکثر پیشنهادها^۸ کنترل تسلیحاتی زمان کمی داشت و مبارزه^۹ شرق و غرب را نبرد عظیمی بین خیر و شر می‌انگاشت.

آنچه در پی می‌آید، تلاشی برای توصیف عرصه‌های دیپلماسی و کنترل تسلیحاتی قبل از پایان جنگ سرد (که پیش از این به‌خوبی بررسی شده‌اند) را مدیریت می‌کرد. تاریخچه^{۱۰} روابط ایالات متحده و شوروی در این دوره^{۱۱} بحرانی هم نیست. بلکه، گزارشی از یک حمله^{۱۲} مخفیانه به جبهه‌های اقتصادی، ژئواستراتژیک و روانی است که برای عقب راندن و تضعیف قدرت شوروی طراحی شده‌اند.

باین حال، ذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد. همان‌طور که کن آلتا^{۱۳} می‌نویسد: «هیچ گزارشگری نمی‌تواند حوادثی را که مدت‌ها پیش رخ داده‌اند با دقتی صد درصدی بازسازی کند. خاطرات ترفندهایی در آستین شرکت‌کنندگان وقایع هستند، که بیشتر آن‌ها هنگام نتیجه مشخص می‌شوند. یک گزارشگر سعی می‌کند با واریسی منابع مختلف از طرح اطلاعات نادرست جلوگیری کند، اما برای خواننده و مؤلف بهتر آن است که نسبت به این محدودیت‌های روزنامه‌نگاری محتاط باشد.»

یادداشت‌ها

۱. اولگ کالوین، نظراتی به نویسنده، مؤسسه هور.

۲. یوگنی نوویکوف، مصاحبه با نویسنده.

۳. الکساندر بسمرتنیخ، اظهاراتی در همایش دانشگاه پرینستون «بازاندیشی درباره^{۱۴} پایان جنگ

1. The Turn

2. Don Oberdorfer

3. At The Highest Levels

4. Michael Beschloss

5. Ken Auletta

۲۴ ■ پیروزی

سرد»، ۲۳ فوریه ۱۹۹۳.

۴. جورج شولتز، مصاحبه با نویسنده.
۵. رابرت هایلبرونر، دیسنت، پاییز ۱۹۹۰.
۶. کاسپار واینبرگر، مصاحبه با نویسنده.
۷. گلن کمبل، مصاحبه با نویسنده.
۸. ریچارد آلن، مصاحبه با نویسنده.
۹. دونالد ریگان، مصاحبه با نویسنده.
۱۰. آلن فیرز، مصاحبه با نویسنده.
۱۱. کاسپار واینبرگر، مصاحبه با نویسنده.
۱۲. ماخموت آخمتوویچ گریو، ام. وی. فرونزی: نظریه پرداز نظامی (مک‌لین، VA: پرگامون-برسی، ۱۹۸۸)، ص. ۳۹۵.
۱۳. ویلیام کلارک، مصاحبه با نویسنده.

فصل اول

ژانویه ۱۹۸۱ واشنگتن دی سی به طرز عجیبی سرد بود. برف و باران، سرد و منجمد کننده بود و باد از روی رودخانه پتومک^۱ به تندی با سوز و حشمتناکی می وزید. با وجود این، پیش بینی مشتاقانه ای در پایتخت کشور وجود داشت که می گفت انتقال قدرت در راه است. هنوز دو روز از مراسم تحلیف رونالد ریگان نگذشته بود که او ویلیام کیسی (مدیر انتصابی خود در سیا) را به دفتر بیضی شکل احضار کرد. از بسیاری جهات، امری غیر معمول بود که رئیس مرکز اطلاعات در اوایل دوره ریاست جمهوری به طور خصوصی با رئیس جمهور ملاقات کند. به هر حال، باید بودجه هایی را تنظیم و چند سمت خالی را پر می کردند. نگرانی اصلی دولت جدید، اقتصاد بود. اما رونالد ریگان نه با رئیس مرکز اطلاعات خود، بلکه فقط با یکی از نزدیک ترین مشاوران مورد اعتماد خویش ملاقات می کرد.

این اعتماد در تمام طول رقابت طولانی او آشکار بود. هنگامی که کیسی در ژانویه ۱۹۸۰ به عنوان رئیس ستاد انتخاباتی او انتخاب شد، کمیته انتخاباتی ریگان

1. Potomac

از هم پاشیده و دچار هرج و مرج شده بود. ریچارد آلن، مشاور ریگان در امنیت ملی، یادآوری می‌کند که: «بسیاری از مردم فراموش کرده‌اند که در اوایل ۱۹۸۰ امید چندانی به رونالد ریگان وجود نداشت و بیل کیسی بود که اوضاع را به نفع او عوض کرد.»^(۱) ریگان در مبارزات تبلیغاتی، توصیه‌های کیسی را دنبال کرده بود. رئیس‌جمهور می‌دانست که او تا حدودی به دلیل مهارت‌های مدیریتی و شرم سیاسی که کیسی در مبارزات انتخاباتی تزریق کرده بود، اکنون در دفتر بیضی شکل نشسته است.

مارتین اندرسون^۱، مشاور ریگان و مسئول تبلیغات انتخاباتی او می‌گوید: «رونالد ریگان مانند هر رهبری که موفقیت خویش را مدیون کسانی می‌داند که به او در انتخابات کمک کرده‌اند، خودش را مدیون بیل کیسی می‌دانست.»^(۲) اما در هفته‌های پس از انتخابات ۱۹۸۰، زمانی که انتصاب‌های کابینه انجام می‌شد، کیسی به‌طور فزاینده‌ای ناامید شد. او فکر کرده بود که سطح اعتماد و هویت مشترک بین او و رئیس‌جمهور به انتصاب وی در سمت وزیر امور خارجه منجر شود، شغلی که کیسی آرزوی آن را داشت. اما ریگان این سمت را به دلیل حس نمایشی و ذهن تیز و منظم الکساندر هیگ^۲، فرمانده سابق ناتو به او اعطا کرد. هیگ از بسیاری جهات ویتترین ریگان بود: او هیچ نقشی در مبارزات انتخابی نداشت و دوست یا مداح ریگان محسوب نمی‌شد. باین حال از توانمندی‌هایی چون تجربه و حضور بهره‌مند بود که برای سمت وزارت امور خارجه بسیار مهم بودند.

هنگامی که رئیس‌جمهور سرانجام بیل کیسی را فراخواند، در اواخر ماه نوامبر، پیشنهاد شغلی او دقیقاً همان چیزی نبود که رئیس‌پیشین مبارزات انتخاباتی در ذهن داشت. رئیس‌آژانس مرکز اطلاعات [سیا] به‌طور معمول بیشتر خدمت‌گزار محسوب می‌شد تا سیاست‌مدار. او به‌ندرت جزئی از گروه یا در مرکز قدرت بود و معمولاً فقط تخمین و ارزیابی‌های اطلاعاتی را ارائه می‌داد. بعد از اینکه ریگان

1. Martin Anderson

2. Alexander Haig

سخنان خود را بیان کرد، کیسی به او گفت: «اجازه دهید درباره این موضوع فکر کنم و بعد جواب بدهم.»

بیل کیسی هرچه بیشتر به این موضوع فکر می کرد، بیشتر به این نتیجه می رسید که پست رئیس سیاطبق تعریف متداول آن، از آن او نیست. او که در شصت و هفت سالگی سرشار از طرح و برنامه بود، به احتمال زیاد شانس دیگری برای رسیدن به حلقه درونی قدرت ملی نداشت. بنابراین تصمیم گرفت بهترین استفاده را از آن بکند و راه خود را به درون حلقه سیاست گذاری بگشاید.

چند روز پس از این پیشنهاد، کیسی پیشنهاد رئیس جمهور منتخب را پس فرستاد و گفت که آن را با سه شرط می پذیرد و افزود که این شروط قابل مذاکره نیستند. اولین شرط این بود که او خواستار یک مقام کامل وزارتی و یک کرسی در هر نهاد ارشد تصمیم گیری در سیاست خارجی است. او نمی خواست خارج از حلقه قرار گیرد. دومین موردی که کیسی خواستار آن بود دفتری در مجموعه کاخ سفید بود. او دسترسی آسان به کارکنان کاخ سفید و رئیس جمهور را می خواست، نه تبعید در لانگلی^۱ را. در سیاست، مانند املاک و مستغلات تجاری، مکان همه چیز است. او می توانست به طور غیررسمی و گمنام بر سیاست دفتر بیضی شکل تأثیر بگذارد. اما دلیل دیگری نیز وجود داشت که وی می خواست جایی در کاخ سفید داشته باشد. مارتین اندرسون، که در هیئت مشاوره اطلاعاتی رئیس جمهور خدمت می کرد، و شاهد کل این روند بود چنین می گوید: «داشتن دفتر و منشی مخصوص، آنجا در طبقه سوم ساختمان دفتر اجرایی قدیمی [OEOD] به این معنی بود که کیسی می تواند به راحتی و مخفیانه تقریباً درباره هر کدام از کارمندان شورای امنیت ملی آنجا مشورت کند. کیسی همچنین می توانست از دفتر خود که می خواست آن را از چشم کاغذبازی اداری دور نگه دارد، برای برگزاری جلساتی استفاده کند. تماس های تلفنی او در ساختمان دفتر اجرایی قدیمی کاملاً شخصی بودند، و با آن دقتی که در

صورت انجام در سیاه ضبط می‌شدند، در اینجا تحت مراقبت نبودند.»^(۳)

شرط سوم و آخر او «درهای باز» بود: کیسی از رئیس‌جمهور تضمین می‌خواست که هر وقت بخواهد، دسترسی مستقیم به دفتر بیضی شکل برایش میسر باشد. هرب مایر، دستیار ویژه کیسی در سیاه می‌گوید: «او نمی‌خواست برای گفتگو با رئیس‌جمهور مجبور به ملاقات با افراد دیگری باشد. او می‌خواست بتواند مستقیماً با ریگان تماس تلفنی بگیرد یا با وی ملاقات کند.»^(۴)

ریگان بلافاصله با خواسته‌های کیسی موافقت کرد و به یکباره قدرتمندترین رئیس‌سیاه در تاریخ امریکا متولد شد. کیسی، رسمی و غیررسمی، در مرکز قدرت سیاست خارجی قرار داشت. توافق با رئیس‌جمهور به وی کرسی‌ای در کابینه و همچنین عضویت در شورای امنیت ملی بخشیده بود. مهم‌تر از همه، او به صندلی گروه برنامه‌ریزی امنیت ملی (NSPG) تکیه زد، گروهی که به زودی تأسیس شد و پیکره اصلی قدرت سیاست خارجی را شکل داد که محدود به رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور، دبیران ایالتی و دفاعی و مشاوران امنیت ملی و البته بیل کیسی بود.

اما فراتر از همه او قدرت رسمی و غیررسمی خود را در ساختمان دفتر اجرایی قدیمی گسترش داد، کیسی امتیاز مهم دیگری هم داشت که او را به قدرتمندترین رئیس مرکز اطلاعات در تاریخ امریکا تبدیل می‌کرد: او رابطه نزدیکی با رئیس‌جمهور داشت. این مهم‌ترین امتیازی بود که بیل کیسی در اختیار داشت. هرب مایر می‌گوید: «آن‌ها روح مشترکی داشتند. هر دوی آن‌ها ایرلندی-امریکایی‌هایی بودند که در ایام رکود اقتصادی زندگی کرده بودند و جهان بینی مشترکی داشتند. در طول سال‌های ریاست جمهوری ریگان، آن‌ها هفته‌ای دو بار و اغلب تنها با هم صحبت می‌کردند. همیشه با تلفن در تماس بودند. مشاوران امنیت ملی می‌آمدند و می‌رفتند، اما بیل کیسی همیشه آنجا بود. او قدرتمندترین رئیس‌سیاه در تاریخ امریکا بود.»^(۵) کیسی، واینبرگر و آلن، همه به شدت به موضع رئیس‌جمهور در چالش شوروی متعهد بودند، و همگی به رئیس‌جمهور دسترسی داشتند.

افراد امنیتی سیا با کیسی در دفتر مرکزی لانگلی ملاقات کردند و پس از انتصاب او در آخر ژانویه او را عقب یک اولدز موبیل^۱ [ماشین امنیتی] بدون هیچ گونه علامت یا نشانی سوار کردند. این ماشین به رنگ آبی تیره با شیشه‌های دودی، ضد گلوله، ضد بمب و پراز دستیاران امنیتی تا دندان مسلح بود. محافظی مسلح که تپانچه‌ای به همراه داشت در کنار راننده سوار شد. روی صندلی عقب، کیسی روی میز خود چند تلفن در اختیار داشت یکی به دفتر مرکزی سیا در لانگلی، یکی به کاخ سفید و یک تلفن امن برای کسانی که می‌خواست با آن‌ها تماس بگیرد. پشت سر ماشین آن‌ها خودروی امنیتی پشتیبان دیگری با چهار محافظ حرکت می‌کرد، آنان نیز مسلح به تپانچه بودند و علاوه بر آن، مسلسل‌های خودکار یوزی مخفی در چمدان‌های دستی را با خود حمل می‌کردند. دو ساختمان آن طرف‌تر از شانزدهم و پنسیلوانیا، راننده با بخش امنیت کاخ سفید تماس گرفت. بارون (نام رمزی کیسی) به زودی از راه می‌رسید.

کیسی که برای ملاقات با رئیس‌جمهور دیر کرده بود، با عجله از پلکان ورودی پشتی کاخ سفید بالا رفت. او کمی دولا راه می‌رفت و دست و بازویش با هر قدم به سویی حرکت می‌کردند. زیر بغلش پاکت‌هایی از [کاغذ] مانیل قرار داشتند و خودنویسی را در دست فرتوت خود نگه داشته بود. چند تن از دستیاران در ماشین راهنما تقلا می‌کردند تا او را نگه دارند. کیسی به سرعت وارد کاخ سفید شد، و برخی از کارکنان امنیتی برای اولین بار با جاسوس اصلی ریگان ملاقات کردند. او با آن رشته موهای سفید روی سر نیمه طاس خود، عینک فلزی، و چهره صلح‌آمیز پیرمردی مهربان در دوران بازنشستگی به نظر می‌رسید و هیچ تناسبی با نقش خویش نداشت. اما دوست و دشمن به خاطر آن ظاهر مهربان موقتاً کور می‌شدند. به محض شروع به صحبت، ذهن مکار و تیز ویلیام کیسی واقعی آشکار می‌شد. وی پس از مشورتی کوتاه با ریچارد آلن و ادوین میس مشاور کاخ سفید، به دیدار ریگان آمده بود.

1. oldsmobile

رئیس جمهور در دفتر بیضی شکل، به گرمی از کیسی استقبال کرد. آن‌ها چند شوخی و یکی دو لطیفهٔ ایرلندی با یکدیگر ردوبدل کردند و سریعاً به کار مشغول شدند. ریگان که تا حدودی از یک گوش ناشنوا بود، برای شنیدن حتی واضح‌ترین و دقیق‌ترین گفتگوها به جلو خم می‌شد، و اغلب از دستیاران خود می‌خواست که بلند صحبت کنند. اما کیسی با سخنان نامفهوم و دستور زبان درهم‌وبرهم خود، شنیدن را برای رئیس جمهور حتی سخت‌تر می‌کرد. (ریگان اغلب شوخی می‌کرد که بیل کیسی نخستین رئیس سیاست که به ایجاد پارازیت در تلفن احتیاج ندارد!) در مبارزات انتخاباتی، کیسی ترند مهمی را آموخته بود که در تمام مدت خدمت خود در دولت استفادهٔ شگرفی از آن کرد. او برای اینکه سخنانش به خوبی شنیده شود همیشه می‌خواست در کنار ریگان باشد.

مشکلات شنوایی ریگان و سبک کلامی جویدهٔ کیسی بعداً باعث بروز حدس و گمان‌هایی شد که رئیس جمهور واقعاً چگونه از آنچه بیل کیسی پیشنهاد می‌کرد یا انجام می‌داد، مطلع می‌شود. یکی از مشاوران سابق امنیت ملی خاطر نشان می‌کند: «گاهی اوقات تعجب می‌کردیم که آیا رئیس جمهور گفته‌های بیل کیسی، و مسیری را که با تکان دادن سر، کشور را به آن سوق می‌داد، به‌طور کامل می‌فهمد یا نه؟»^(۶) پوشه‌های پرونده‌های کیسی برای فرماندهٔ جدید، از نقشه‌ها، جدول‌ها و نمودارها در حال انفجار بودند. او اطلاعات و گزارش‌های خام دربارهٔ اقتصاد شوروی را هم با خود آورده بود. کیسی شروع به زیرورو کردن پوشه‌ها کرد. آقای رئیس جمهور، من می‌خواهم زمانی را صرف این موضوع کنم که شما را از وضعیت کنونی شوروی آگاه سازم. آن‌ها بدجوری به تقلا افتاده‌اند. او مقداری اطلاعات تازه دربارهٔ تنگناها و کمبودهای کارخانه‌های شوروی و همچنین اطلاعات شفاهی را که از گزارش‌های جاسوسی بیرون کشیده بود پیش روی رئیس جمهور گذاشت. همچنین نموداری از افزایش و کاهش درآمدهای ارزی شوروی را نیز به آن‌ها اضافه کرد و به ریگان گفت که اوضاع بدتر از آن چیزی است که ما تصور می‌کردیم. خواستم به چشم خودتان ببینید که اقتصاد آن‌ها چقدر متزلزل است و به دنبال آن، چقدر آسیب‌پذیر

هستند. کمر آن‌ها زیر فشار خم شده است. اقتصادشان متلاشی است. در لهستان شورش شده و آن‌ها در افغانستان گیر افتاده‌اند. کوبا، آنگولا، و ویتنام برای امپراتوری آن‌ها به باری تبدیل شده‌اند. آقای رئیس‌جمهور، فرصتی تاریخی در اختیار ما قرار گرفته است که می‌توانیم آسیب‌هایی جدی به آن‌ها وارد کنیم.

لحظه‌ای سکوت و مکث راهبردی حاکم شد. کیسی ادامه داد: «آقای رئیس‌جمهور، می‌خواهم هر هفته اطلاعات خام (تحلیل‌نشده‌ای) را راجع به آنچه اتفاق می‌افتد، برای شما ارسال کنم. من در اینجا مجموعه‌ای هم از مطالعاتی دربارهٔ آنچه می‌توانیم انجام دهیم یعنی اینکه چگونه می‌توانیم از این موارد به نفع خود استفاده کنیم ارائه کرده‌ام.» کیسی در دوران تصدی سمت مدیر اطلاعات مرکزی، هر جمعه اطلاعات خام را به رئیس‌جمهور ارائه می‌داد. این عمل تأثیر بسزایی در ریگان و دیدگاه‌های او نسبت به شوروی داشت. مشاهدهٔ منظم اطلاعات خام برای رئیس‌جمهور امریکا سابقه نداشت. اما این نخستین گام مهم برای درک ضعف نسبی شوروی بود. هنگامی که ویلیام کلارک در سال ۱۹۸۲ مشاور امنیت ملی شد، جریان اطلاعات شدت گرفت. جان پویندکستر تعریف می‌کند: «رئیس‌جمهور عاشق دیدن اطلاعات خام دربارهٔ اقتصاد شوروی بود. او به اطلاعات ویژهٔ روایی دربارهٔ کارخانه‌هایی که به دلیل کمبود قطعات یدکی، کمبود ارز و صفوف مواد غذایی در حال تعطیل شدن بودند، بسیار علاقه‌مند بود. این اطلاعات به استحکام اعتقادش در این باره که اوضاع اقتصاد شوروی وخیم است، کمک می‌کردند.»^(۷)

نوشته‌های موجود در دفتر خاطرات خصوصی ریگان این دیدگاه را تأیید می‌کنند. او در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۸۱، این چنین نوشته است: «خلاصه‌ای دربارهٔ اقتصاد شوروی. آن‌ها در وضعیت بسیار بدی قرار دارند و اگر بتوانیم اعتبار آن‌ها را خدشه‌دار کنیم، مجبور خواهند بود یا به ما بپیوندند یا از گرسنگی بمیرند.» اطلاعاتی که به دفتر بیضی شکل تحویل داده می‌شدند توسط شخص کیسی و کارمندان شورای امنیت ملی انتخاب شده بودند.

رئیس‌جمهور بعد از بیست دقیقه گوش دادن به کیسی، گفت: بیل چرا این

مطالب را در گروه برنامه‌ریزی امنیت ملی مطرح نمی‌کنید؟ در جلسه‌ی سی‌ام ژانویه گروه برنامه‌ریزی امنیت ملی، برای اولین بار موضوع حمله‌ی مخفیانه‌ی راهبردی علیه شوروی مطرح شد. در آن زمان اعضای آن، علاوه بر رئیس‌جمهور، معاون او بوش، کاسپار واینبرگر، الکساندر هیگ، بیل کیسی و ریچارد آلن بودند. شوروی‌ها منابع بیشتری را به افغانستان سرازیر کردند: ۸۹ هزار سرباز پیاده‌نظام اکنون به آنجا سرازیر شده بودند. نیروهای شوروی هنوز در حال جمع شدن در اطراف لهستان بودند. دورنمای یک حمله در حال شکل گرفتن بود، و به نظر می‌رسید که اروپای غربی برای این موضوع اهمیتی قائل نیست و در حال ارسال وجوهی برای ساخت خط لوله‌ی عظیم گاز طبیعی به مسکو بود.

کل گروه برنامه‌ریزی امنیت ملی درباره‌ی لزوم گسترش بودجه‌ی دفاعی توافق داشتند، روندی که در دولت کارتر پس از یورش شوروی‌ها به افغانستان آغاز شده بود. واینبرگر تعریف می‌کند: «همه توافق داشتند که موضوع اصلی بازسازی قدرت ماست. مسئله‌ی واقعی این بود که اهداف و مقاصد ما چه هستند؟»^(۸)

جلسه به ریاست آلن برگزار شد. او مدت‌ها سیاست امریکا در مقابل شوروی را نقضی راهبردی تلقی می‌کرد. وقتی بحث و گفتگو درباره‌ی مسائل مربوط به بودجه تمام شد، آلن توجه کامل را به اهداف ایالات متحده معطوف کرد. واینبرگر می‌گوید: «این بحثی بسیار پرشور بود. در آنجا بود که ما به این نتیجه رسیدیم که لازم است پایگاهی در لهستان ایجاد کنیم. ما نه تنها قصد جلوگیری از حمله را داشتیم، بلکه به دنبال راه‌هایی برای تضعیف قدرت آن‌ها در لهستان بودیم.»^(۹)

فشار عمومی سیاست ایالات متحده در قبال شوروی هنوز تعیین نشده بود. هیگ، وزیر امور خارجه با فصاحت مصالحه را دشوار ساخته بود، موضوعی که شوروی‌ها را وادار می‌کرد تا با شرایط مدنظر ایالات متحده سر میز مذاکره حاضر شوند. هیگ استدلال می‌کرد که با بازسازی نیروهای مسلح و مذاکره از «موضع قدرت»، منافع ایالات متحده، محافظت و ثبات، حفظ می‌شود. این تأکید دوباره‌ی جلوگیری از نفوذ دشمن، آموزه‌ای بود که از سال ۱۹۴۷ سیاست خارجی امریکا را هدایت می‌کرد،

البته شاید به جز در طول چند سال ریاست جمهوری فورد و کارتر، زمانی که استقامت امریکا در سایه جنگ ویتنام شکست خورده بود.

کیسی، با حمایت شدید واینبرگر و آلن اظهار کرد که تهدید بسیار زیربنایی تر است، و بنابراین رویکرد مؤثرتری مورد نیاز است. کیسی گفت: قدرت نسبی امریکا کافی نبود. اهمیت و قدرت نظام شوروی نیز حائز اهمیت بود: افزایش قدرت امریکا تهدید را تغییر نمی داد بلکه تنها موانعی در مسیر آن ایجاد می کرد. هدف ایالات متحده نه تنها افزایش نسبی قدرت امریکا بلکه کاهش قدرت شوروی به صورت مطلق بود. آلن گفت، هنگامی که یک دموکراسی علیه یک نظام استبدادی مبارزه می کند، این نقطه ضعف بزرگی است. ما باید به نقاط قوت خود تکیه کنیم، نه نقاط ضعف مان. این بحث تقریباً بیست دقیقه ادامه یافت و با سخنرانی پرشور کیسی همراه بود: آقای رئیس جمهور، طی سی سال گذشته ما این بازی را در کنار میدان انجام داده ایم و حاضر نشده ایم که در نیمه میدان خود بازی کنیم. ما با این شیوه برنده بازی نخواهیم شد. اگر آن‌ها در خانه خود ایمن باشند، مهم نیست که ما چه کاری انجام می دهیم. رفتار آن‌ها فقط وقتی خیلی منحرف شویم تغییر خواهد کرد.

غرایز شخصی رئیس جمهور باعث شد او از سیاست تهاجمی ایالات متحده طرفداری کند. وی در طول مبارزات انتخاباتی، کشورهایی را که در سال‌های درگیری با ویتنام تحت کنترل شوروی در آمده بودند فهرست کرده بود. پس از پایان یافتن گفته‌های کیسی بعد از سکوتی حدوداً سی ثانیه‌ای، ریگان سرانجام لب به سخن گشود: «من فکر می کنم که دیدگاه‌های آلن به احتمال زیاد در افواه عمومی نتیجه بخش خواهند بود. گرفتن کمک از متحدان مان و غیره ممکن است مفید باشد. اما گزینه بیل برای راهبردهای من معنادارتر به نظر می رسد.»^(۱۰)

به نظر می رسد که شوروی‌ها به این دسته‌بندی‌ها در دولت پی برده بودند. همان‌طور که سورین بیالر، متخصص شوروی، پیش‌تر یادآور شده بود: «تحلیلگران شوروی متوجه این اختلافات و تفاوت‌ها درون دولت ریگان شده بودند، گرچه ابتدا اهمیت کمی برای آن‌ها قائل بودند. مثلاً آن‌ها متوجه شده بودند که هیچ

وزیر سابق امور خارجه و به‌طور کلی وزارت امور خارجه از موضع ضدشوروی و ضدکمونیستی وزارت دفاع و کاخ سفید حمایت می‌کنند. گفته می‌شد که اولی (وزارت امور خارجه) این سیاست‌های دوگانه را برای ختنی کردن گسترش قدرت شوروی با سیاست ناجوانمردانه طراحی کرده است و دومی فراتر از این موقعیت، خواستار یک جنگ صلیبی علیه شوروی است.^(۱۱)

گفتگو محدود به یک مفهوم کلی بود، اما برای تعیین مسیر اولیه کافی بود. به نظر می‌رسید که رئیس‌جمهور به سیاست سخت‌گیرانه‌تری تمایل دارد، سیاستی که نه تنها قوای شوروی را عقب براند بلکه در واقع بازی را به میدان آن‌ها بکشد. همچنین در جلسه گروه برنامه‌ریزی امنیت ملی، تصمیم بر این شد که دولت لازم است تلاش پنهانی را برای ضربه زدن به نقاط ضعف و آسیب‌پذیری شوروی شروع کند. شوروی‌ها نگران رونالد ریگان بودند که او را کابوی غیرقابل پیش‌بینی توصیف می‌کردند. ریچارد آلن که طی سفری با سفیر شوروی آناتولی دوبرینین^۱ ملاقات کرده بود می‌گوید: «آن‌ها فکر می‌کردند که برگ برنده درجه‌ی یکی در دست دارند. با این حال، آن‌ها تا حد مرگ ترسیده بودند.»

حداقل دولت جدید تمایل داشت این تصویر را درون دیوارهای کرملین ایجاد کند. آلن می‌گوید: «این بخشی از راهبرد ریگان بود تا شوروی‌ها فکر کنند که او کمی دیوانه است.» این مفهومی بود که هرمان کان^۲ نظریه پرداز جدید پیشنهاد کرده بود، که رقابت ابرقدرت را با بازی جوجه^۳ (نوعی بازی که دو ماشین با شتاب به سوی یکدیگر حرکت می‌کنند و هر کس زودتر از مسیر خارج شود ترسو تر است) مقایسه می‌کرد. نظریه این بود که هیچ‌کدام از طرفین نمی‌خواستند تصادف کنند، اما هنگام مواجهه هیچ‌کدام مایل به عقب‌نشینی نبودند. با وجود این، در نهایت یک نفر برای جلوگیری از تصادف عقب‌نشینی خواهد کرد. همان‌طور که کان با درایت گفته بود: «هیچ‌کس نمی‌خواهد با یک دیوانه به

1. Anatoly Dobrynin

2. Herman Kahn

3. game of chicken

بازی جوجه پردازد.» بنابراین تصویر گاوچران امتیازات راهبردی خود را داشت. این تصویر که در انتخابات ایجاد شده بود عملیات روان‌شناختی^۱ غیررسمی اما بسیار شدیدی بود.^(۱۲)

هدف این بود که با قرار دادن شوروی در دفاع روانی، اندیشهٔ کرم‌لین را شکل داده و از این طریق بتوان کاری کرد که آنان تمایل کمتری به خطر کردن داشته باشند. این نظریه شامل یکسری کاوش‌های نظامی پیرامون شوروی بود. فرد آیکل^۲، معاون وزیر دفاع سابق، چنین می‌گوید: «موضوع بسیار حساس بود. هیچ چیز دربارهٔ آن نوشته نشد، بنابراین هیچ سند کاغذی هم وجود نداشت.»^(۱۳)

ژنرال جک چین، فرماندهٔ سابق فرماندهی هوایی راهبردی، تعریف می‌کند: «گاهی اوقات ما بمب‌افکن‌هایی را به قطب شمال می‌فرستادیم و ادارهای آن‌ها را روی شان قفل می‌کردند. مواقع دیگر بمب‌افکن‌های جنگنده سایر مناطق حاشیهٔ آسیا یا اروپا را مورد بررسی قرار می‌دادند.» این عملیات در اوج خود شامل چندین مانور در هفته می‌شد. آن‌ها در فواصل نامنظمی می‌آمدند تا اثرات را ناخوشایندتر جلوه دهند. سپس، پروازهای اعلام نشده، به همان سرعت که شروع شده بودند متوقف می‌شدند، و تنها چند هفته بعد دوباره شروع می‌شدند.»^(۱۴)

دکتر ویلیام اشنايدر^۳، معاون وزیر امور خارجهٔ امریکا در کمک‌های نظامی و فناوری، تعریف می‌کند که «این کار واقعاً آن‌ها را کلافه می‌کرد، که گزارش‌های "بعد از عملیات" طبقه‌بندی شده‌ای را مشاهده می‌کردند که حاکی از فعالیت‌های پروازی ایالات متحد بود. آن‌ها نمی‌دانستند منظور از این کارها چیست.» یک اسکادران مستقیم به سمت حریم هوایی شوروی پرواز می‌کرد، ادارهای آن‌ها روشن می‌شدند و واحدها هشدار می‌دادند. سپس در آخرین لحظه اسکادران ناپدید می‌شد و به خانه بازمی‌گشت.»

کاوش‌های عملیات روانی از اواسط فوریه آغاز شدند و در وهلهٔ اول برای ایجاد

1. PSYOP

2. Fred Ikle

3. Dr. William Schneider

بلا تکلیفی طراحی شده بودند و بنابراین مانع از حرکت نیروهای شوروی به لهستان می‌شدند. اما این عملیات در سرتاسر دولت انجام می‌شد که همان‌طور که دیدیم برای ارسال پیامی روان‌شناختی به کرملین متناسب بودند.^(۱۵)

چند روز پس از دیدار با گروه برنامه‌ریزی امنیت ملی، کیسی به همراه مدیر ارشد عملیات خود فراخوانده شد. عملیات مخفیانه نقش مهمی در حملهٔ راهبردی طراحی‌شدهٔ دولت ایفا می‌کرد. کیسی می‌خواست قابلیت‌های عملیات مخفیانهٔ آژانس را بداند و روش‌های استفادهٔ مؤثرتر از آن‌ها را کشف کند. او از کارمندانش خواست که یادداشت‌هایی دربارهٔ وضعیت دولت برایش بیاورند. وقتی گزارش‌ها رسیدند، متوجه شد با سهل‌انگاری تهیه شده‌اند. در ذهن او عملیات مخفیانه به سادگی شاهراهی متروکه و ناشناخته از سیاست خارجی بود. اما این دیدگاه بحث‌برانگیزی بود.

در سازمان او به وضوح موانعی وجود داشت. جان مک‌ماهون^۱ رئیس عملیات آژانس بود، که برخلاف کیسی مردی بسیار محتاط بود. وینسنت کانیسترارو، مقام ارشد سابق عملیات آژانس، می‌گوید: «جان از تحقیقات کنگره در دههٔ ۱۹۷۰ دلخور شده بود. او از خطرپذیری بیزار بود. او مشکلاتی را مطرح می‌کرد که تقریباً در هر کاری که بخواهیم انجام دهیم در کمین ما هستند.»^(۱۶)

یکی از عملیات‌های مهم پنهانی در آن زمان، پشتیبانی از مجاهدین در نبرد با حملهٔ شوروی‌ها به افغانستان بود. این برنامه که بنا به درخواست رئیس‌جمهور کارتر چند روز پس از حملهٔ کریسمس ۱۹۷۲ توسط استنسیفیلد ترنر^۲ تنظیم شده بود، موفقیت‌ناچیزی در حفظ مقاومت داشت. سیا با همکاری آی.اس.آی^۳ پاکستان، مشغول خریداری سلاح‌های مصری و تزریق آن‌ها از طریق پاکستان بود. در سال‌های ۸۱-۱۹۸۰، ارزش سلاح‌های خریداری شده حدود ۵۰ میلیون دلار بود. هدف اعلام‌شدهٔ امریکا برای دریافت مجوز برنامه، «به ستوه آوردن» نیروهای شوروی بود. سعودی‌ها در این مورد نگران بودند. ماجراجویی‌های شوروی در منطقه به

1. John McMahon

2. Stansfield Turner

3. ISI

همکاری‌های دیگری منجر شد. سعودی‌ها توافق کردند که مرحله به مرحله با امریکا همکاری کنند.

واشنگتن می‌خواست هر گونه سلاحی که به سمت مدافعین ارسال می‌شود از نواحی شوروی باشد تا در صورت شکایت شوروی، انکار مقامات امریکایی قابل قبول باشد. مقامات سیا به دلایل مختلف راه پنهانی مصر را در پیش گرفتند. قاهره با برادران مسلمان خود که در کوه‌های افغانستان می‌جنگیدند، همدردی می‌کرد و مصر مقدار فراوانی اسلحه ساخت شوروی داشت، که از همکاری نزدیک نظامی با مسکو در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ باقی‌مانده بودند. علاوه بر این، چین در حال تولید سلاح‌های طراحی شوروی خود بود و به‌عنوان نامزد احتمالی حضور بیشتر در این عملیات به‌شمار می‌رفت.

اما در حالی که جعبه‌های اسلحه از طریق خط تدارکاتی مخفی راه خود را طی می‌کردند، کیفیت این سلاح‌ها تا نوع مطلوب خود فاصله زیادی داشت. سیا در حال پرداخت پول برای سلاح‌های نیمه‌پیشرفته‌ای بود که می‌توانستند به آ.ک-۴۷، نارنجک‌انداز و مین‌های شوروی آسیب برسانند. باین حال، برای مجاهدین سلاح‌های تک‌تیرانداز قدیمی، مهمات پوسیده و تجهیزات زنگ‌زده ارسال می‌شد. یکی از مقامات تعریف می‌کند: «مصری‌ها مبلغ بالایی دریافت می‌کردند و آشغال تحویل ما می‌دادند. این سلاح‌ها فقط به درد ترساندن شوروی‌ها و کشته شدن مجاهدین شجاع می‌خوردند.»^(۱۷)

فرماندهان مجاهدین ماه‌ها از عملکرد میدانی سیا درباره کیفیت پایین سلاح‌ها شکایت می‌کردند. اما لانگلی از ترس اینکه درگیری با مصریان ممکن است باعث برملا شدن عملیات نزد عموم شود، کاری نکرده‌اند. کیسی در نخستین روزهای خود در سمت رئیس مرکز اطلاعات، بعضی از روابط بین قاهره و لانگلی را بررسی کرده و عصبانی و منزجر بود.

در اولین جلسه، مک ماهون و دستیارانش دور میز جمع شدند و با اشتیاق به نظرات رئیس جدید گوش دادند. پس از یک جلسه توجیهی دربارهٔ یکسری عملیات پنهانی، موضوع افغانستان مطرح شد. مک ماهون دربارهٔ مقدار سلاح‌های ارسالی برای «مجاهدین» با کیسی صحبت کرد. او در حین یک تماس محبت‌آمیز در لانگلی با کیسی صحبت کرد و گفت که شوروی دارد هزینهٔ اشغال را می‌پردازد. بعد از اتمام صحبت‌های او، کیسی بدون تأخیر گفت: «این چیزهایی که ما به آنها می‌دهیم آشغال محض‌اند. ما باید به آنها سلاح‌های واقعی بدهیم. به افراد خود در قاهره بگویید که مشکل را برطرف کنند، یا اینکه وقتی در ماه آوریل به آنجا رفتیم، خودم این مسئله را با انور سادات مطرح خواهم کرد. من می‌خواهم شوروی‌ها تاوان سنگینی بپردازند.» او سپس پرشورتر شد، به جلو خم شد و با هیجان گفت: «حمایت از مقاومت این کاری است که ما باید انجام دهیم. فقط بیشتر! من می‌ایلم این نوع فعالیت در مکان‌های دیگر جهان هم انجام شود، مکان‌هایی که ما می‌توانیم آنها را شکست داده و به عقب برانیم. ملت‌های اسیر بهترین متحدان ما هستند. قصد ما این است که کمونیست‌ها آتش را احساس کنند. ما باید خون آنها را بریزیم و برای انجام این کار باید چیزهایی را در اینجا تغییر دهیم.» مک ماهون جلسه را با نگرانی ترک کرد. مأمور عملیات با یک «جنگجوی صلیبی»^(۱۸) ملاقات کرده بود. بیل کیسی در طول دوران تصدی خود در سمت ریاست، به‌ویژه در سال‌های آغازین آن، تصمیم به سازمان‌دهی مجدد، تجدیدحیات و تغییر مسیر مجدد سیا گرفت. در زمان متصدی پیشین دریا سالار استنسفیلد ترنر سیا تحلیل رفته بود. آژانسی که کیسی به ارث برده بود ۱۴ هزار کارمند و بودجه‌ای یک میلیارد دلاری داشت، اما فعالیت چندانی در این زمینه نکرده بود. ترنر طرفدار فناوری، و شدیداً معتقد به تأثیر ماهواره‌ها و هوش الکترونیکی بود و نسبت به کارآیی و مطلوبیت منابع انسانی یا اقدامات پنهانی مشکوک بود. طی چهار سال ریاست مرکز اطلاعات، دریا سالار حدود ۸۲۰ سِمَت مخفی را از بین برد. روحیهٔ عوامل این حوزه بسیار پایین بود. سیا به‌رغم تصویر عمومی خود به‌عنوان یک نیروی یکه‌تاز، در اوایل سال

۱۹۸۱ ضعیف و ناکارآمد بود. یکی از مقامات تعریف می‌کند: «ما در جاهایی که بیشترین نیاز وجود داشت، نیروی انسانی نداشتیم و نمی‌توانستیم عملیات مخفیانه علیه گوشهٔ ۷- یازده^۱ را اجرا کنیم. نیروی انسانی در پشت پردهٔ آهنین حتی از این هم کمتر بود.»^(۱۹)

همان‌طور که در سالار جان پیوند کستر یادآوری می‌کند: «مطمئناً در آن سال‌های اولیه ما تصویری کلی از توانایی‌های نظامی آن‌ها داشتیم، اما هیچ درکی از روند سیاست‌گذاری شوروی نداشتیم. هیچ اطلاعی از آنچه در درون کمیتهٔ مرکزی آنان می‌گذشت نداشتیم و توانایی ما برای شرکت در عملیات مخفیانه بسیار پایین بود.»^(۲۰)

بخشی از مشکل، همان‌طور که کیسی متوجه شده بود، کنگره بود. او در ۱۳ ژانویه صریحاً به سنا گفت که قصد دارد «محدودیت‌های اعمال‌شده بر سیا را به حداقل برساند». و گفت: «نقطه‌ای وجود دارد که در آن مسئولیت‌پذیری سخت‌گیرانه و دقیق، ممکن است عملکرد را مختل کند.» و تعداد کمی از نمایندگان مردم را رها کرد، زیرا احساس می‌کرد کشور از این مرز عبور کرده است. (در تابستان، او به‌طور چشمگیری تعداد کارمندان سیا را که برای آگاه کردن مجلس از کار آژانس منصوب می‌شدند، کاهش داد).^(۲۱)

مشکل بعدی روحیه بود. سیا سال‌ها مورد حمله قرار گرفته بود: جلسات کمیسیون چرچ^۲؛ پاکسازی‌های ترنر؛ ضربات برنامهٔ فونیکس [ققنوس]^۳ در ویتنام و اقدامات

1.7-Eleven

۲. Church Commission؛ کمیسیونی بود که از سوی سنای امریکا به رهبری فرانک چرچ برای تحقیق روی سو استفاده‌های سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی امریکا از جمله سیا، اف‌بی‌آی و آژانس امنیت ملی و... تشکیل شد و آشکار شد که آژانس امنیت ملی، در همکاری با سازمان اطلاعاتی شنود الکترونیک بریتانیا یعنی ستاد ارتباطات دولت، به‌صورت دائمی، ارتباطات بین‌المللی رهبران برجستهٔ ضد جنگ ویتنام، مانند جین فوندا و بنجامین اسپوک را رهگیری می‌کرده است. م.

۳. برنامه‌ای بود که توسط سیا طی جنگ ویتنام طراحی و هماهنگ سازی شد که ارتش‌های امریکایی و ویتنام جنوبی و استرالیا در آن شرکت داشتند که در این برنامه بسیاری از ویتنامی‌ها را برای گرفتن اطلاعات کشته و شکنجه‌های فراوان کردند. م.

تروریستی ناموفق علیه فیدل کاسترو؛ جاسوسی داخلی علیه معترضین ضد جنگ ویتنام. بیل کیسی می‌خواست آژانس همهٔ این موارد را پشت سر بگذارد. او در اوایل سال ۱۹۸۱ به کارمندان خود نوشت: «مشکلات یک دههٔ قبل گذشته‌اند. زمان آن فرا رسیده است که سیا به خصوصیات کمتر عمومی ستی خود باز گردد.»^(۲۲)

رئیس جدید مرکز اطلاعات هنگامی که از منابع محدود اطلاعاتی که در اختیار داشت آگاه شد، بهت زده شد. دستیار مخصوص او، هرب مایر، تعریف می‌کند: «بیل مبهوت شده بود. هر چه بود، ما رهبران دنیای آزاد بودیم و حتی منبع درجهٔ یکی در داخل شوروی نداشتیم. با توجه به تجربه‌اش در OSS [دفتر خدمات راهبردی]، او هیچ عذر و بهانه‌ای برای آنچه اتفاق افتاده بود نپذیرفت.»^(۲۳)

سال‌های جنگ تأثیر عمیقی بر دیدگاه‌های بیل کیسی دربارهٔ رقابت ملت‌ها، مبارزات طولانی، جنگ اقتصادی و کارآیی عملیات پنهانی گذاشته بود. در پاییز ۱۹۴۴، ارتش‌های متفقین در حال آماده‌سازی حمله‌ای به آلمان نازی بودند. اما متفقین از آنچه در سرزمین آلمان رخ می‌داد، اطلاعات کمی داشتند. آن‌ها توانسته بودند در ایتالیا، فرانسه، آفریقای شمالی و حتی اروپای مرکزی مأمورانی را استخدام کنند که اطلاعات ارزشمندی را برای نجات جان افراد فراهم می‌کردند و به متفقین کمک می‌کردند تا به شکل بهتری به مقابله با ارتش آلمان بپردازند. در آلمان چنین نبود. در آنجا هیچ مأموری برای ارائهٔ اطلاعات حساس نظامی و هیچ چشم‌اندازی برای ایجاد یک شبکهٔ اطلاعاتی وجود نداشت. فرماندهان متفقین دربارهٔ این مشکل با «بیل وحشی» دونووان، رئیس دفتر خدمات راهبردی صحبت کردند. با تعجب فراوان، بسیاری از فرماندهان، دونووان این حساس‌ترین و مهم‌ترین عملیات اطلاعاتی را به یک ستوان ۳۲ سالهٔ سابق نیروی دریایی سپردند که نامش ویلیام کیسی بود.

ستوان نیروی دریایی (که به‌تازگی ترفیع پیدا کرده بود) در سال ۱۹۴۳ به‌عنوان

1. "wild bill" donovan